

هنر و زیبایی



آنچه در دست مطالعه دارید، متن
ویرایشی شده سخنرانی استاد عالیقدر
محمدتقی جعفری با عنوان هنر و
زیبایی است که در تالار اجتماعات
سازمان میراث فرهنگی کشور ایراد
شده است.

این سخنرانی، نخستین برنامه از
سلسله سخنرانیهای فرهنگ و تمدن
ایران است که با خواست خداوند
متعال، به صورت پیوسته و مستمر از
سوی سازمان میراث فرهنگی کشور
برگزار خواهد شد.

پیش از طرح مباحث درباره زیبایی،
لازم است اشارهای گذرا به مقوله فرهنگ
داشته باشیم.

با توجه به آثار بسیار اصیل و معتبر و
تالیفات گوناگونی که در زمینه فرهنگسازی
ایران در اختیار داریم، نیازی نیست که
ساعاتی را به اثبات این قضیه بپردازیم که
ایران از فرهنگی بسیار پربار و اصیل
برخوردار است.

اگر در ادبیات غنی و ریشه‌دار این
سرزمین دقت کنید، بعید است اصل و
قاعده‌ای در زمینه علوم انسانی - چه در
قلمرو و آنچه‌ان که هست، و چه در قلمرو

امروز کاری نداریم، گرچه در این زمینه
هم اگر به‌ریشه‌های آغازین بازگردیم،
ایرانیها در این عرصه نیز سهمها و
نقشهای دارند و اگر مسأله را در گستره
سرزمینهای اسلامی مورد بررسی قرار
دهیم، روشن خواهد شد که با هست
بزرگانی چون حسن بن هبشم بصری،
محمد جابر سنان بنانی، ابوالحسن
بزرجانی، ابوریحان بیرونی (و...) حتی
در قلمرو علوم و مباحث تکنولوژی -
خدمات ارزنده‌ای صورت گرفته
است...

هر کس با هنر و ادبیات پربار و غنی
ایران، عمیقاً و به‌طور گسترده آشنایی
داشته باشد، در می‌یابد که اصول تصانیف
در این فرهنگ، با چه عمق و وسعتی بنا
شده است. برآستی انسان با شکفتن
خود می‌رسد که این فرهنگ عظیم چگونگی
شکل گرفت، گویی این سرزمین، در
قلمرو علوم انسانی، بر قرون و اعصار
مشرف بوده است!

تاکنون تعریفهای گوناگونی در
فرهنگ بیان شده و آن گونه که در
دایرةالمعارف بریتانیکا و سایر
دایرةالمعارفها آمده است، تا سالیهای
اخیر، تعداد تعریفهایی که عنوان شده،
بالغ بر ۱۶۴ مورد بوده است.

جامع مشترک این تعریفها را این گونه

باشد که شما پیدا نکنید؛ واقعاً تعصیبی
کار نیست. برگردیم، ببینیم و تصدیق
کنیم.

بحث ما درباره علوم انسانی است و

آن کیفیت و شیوه بایسته و شایسته‌ای که يك جامعه برای حیات معقول خود با استاد به عقل و احساسات برین انتخاب می‌کند. فرهنگ نامیده می‌شود.

البته ممکن است عده‌ای این تعریف را بحفاظت جنبه‌های ارزشی آن نپذیرند؛ زیرا همه دایرة‌المعارفها و فرهنگها در این مورد که فرهنگ باید حتماً جنبه ارزشی داشته باشد، اتفاق نظر ندارد؛ اما در همه تعریفهایی که تاکنون در باره فرهنگ عنوان شده، کم و بیش، يك رنگ مشخص وجود دارد؛ به این معنی که در همه آنها نوعی گرایش به سوی بالا و یا به تعبیری حقیقت‌پرهنگ دیده می‌شود. يك انسان برجسته، یعنی: انسانی که به طبیعت رها شده و از درون خود گرایش به سوی بالا دارد.

در همه تعاریفی که در جوامع ریشه‌دار درباره فرهنگ وجود دارد، نوعی گرایش به سوی کمال ملاحظه می‌شود که می‌تواند با مفهوم تمدن در يك تعریف بگنجد. در مفهوم تمدن، جنبه پیشرفت و تکامل تضمین شده است و در مفهوم فرهنگ، عمده تأکید بر جنبه‌هایی است که انسان، آن را برای رسیدگی خود خوب و زیبا می‌داند. در مفهوم تمدن، مدنیت - برپژه یا قید فاضله - محور توجه انسان قرار دارد: شهری آرمانی (البته نه شهر آرمانی اسکولاستیک) که انسانها در آن، همه استعدادهای خود را در حد مقدور، جهت پیشرفت زندگی جمعی به‌کار می‌اندازند.

در هر حال، فرهنگ و تمدن را می‌توان در تعریف با یکدیگر نزدیک کرد و آشنی داد؛ به شرط آنکه مفهوم پیشرو را به آن دو بیفزاییم: فرهنگ پیشرو، و تمدن پیشرو (فرهنگ تکاملی و تمدن تکاملی).

در فرهنگ، مفهوم زیبایی و یا به عبارتی نوجیه انسانها به‌درك زیبایی نهفته است. در همه فرهنگهای دینی، اخلاقی،

فرهنگهای شرقی و غربی، بحث در ذرات زیبای و توجه به زیبایی مطرح است (ولو به صورت غیر مستقیم و بالاشعار)؛ زیرا در همه این فرهنگها، اندیشه و فعالیت‌های درونی خاصی به منظور انبساط روانی که بهترین نتیجه دریافت زیبایی است، مطرح شده است.

انسان ذاتاً به زیبایی تمایل دارد. (در این مورد البته نیازی به اقامه دلیل نیست.) نوع انسان اگر دچار اختلالات مغزی یا محیطی نباشد، زیبایی را به عنوان يك حقیقت دریافت می‌کند و از آن لذت می‌برد.

بشر در آغاز با محسوسات سر و کار دارد و به تدریج با معقولات آشنا می‌شود و بعد از تعقل می‌کوشد از آنها قواعدی کلی استخراج کند؛ به این ترتیب، تکامل انسان به مفهوم انتقال از محسوس به معقول و کارسازی عقلانی است.

در حیران این انتقال، دانشهای مختلف پدید آمده‌اند. در قلمرو زیبایی نیز بشر صرفاً در محدوده محسوسات باقی نمانده و به لذت بردن صرف از طبیعت قناعت نکرده است. انسان به‌دو صورت می‌تواند از فصل بهار لذت ببرد. اول اینکه در جستجوی نشینند و به زیباییها نگاه کند. در این مرحله، او کاری ندارد که بهار یعنی چه و به عبارت دیگر چراهای علمی و فلسفی را درباره زیبایی مطرح نمی‌کند. بپراستی چرا بشر که در انتقال از محسوسات به معقولات، آن همه تلاش مشغول و تکاملی با حداقل تلاش توسعه‌بخش نموده است، در روند انتقال از نمودهای محسوس زیبا به حقیقت، زیبا عمل نکرده است؟

به نظر می‌رسد آن نفوذی که انسان در صعود از محسوسات به معقولات و پشت پرده کرده است، در امر زیبایی صورت نداده است. البته نموده‌ای زیاد ۱۰ مورد

پسند، عینیت یا خود را در ذهن انسان، در برابر رنگ، این واکنش یا بازتاب را نشان می‌دهد؛ اما متأسفانه در این عرصه زیاد عمیق نشده است. در مسأله در اینجا مطرح می‌شود: اول اینکه انسان در قلمرو زیبایی، خیلی زود به‌ین دست رسیده است. مثلاً می‌پرسیم چرا انسان از رنگ آبی خوشش می‌آید. می‌گویند برای اینکه سپهر لاجوردین را تداعی می‌کند. یکی از فلاسفه می‌گوید: انسان از نمایشی دو چیز تا ابد سیر نمی‌شود؛ یکی از سپهر لاجوردی با این نقطه‌های زردین و دیگر عرصه رسیدن آدمی. در هر حال، سؤال اینجاست که چرا سپهر لاجوردی برای انسان این قدر زیبا و جذاب است؟ این رنگ با درون انسان چه قرابتی دارد؟ به‌هر حال، انسان نوجیهات مختلفی از این قبیل را مطرح می‌کند.

به مسأله دوم بپردازیم:

گمان نمی‌کنم این علت برای ما قانع‌کننده باشد که از تحقیق بیشتر درباره زیبایی دست برداریم. چنانکه کلیات ابتدایی برای منظم کردن و لیست‌بندی محسوسات برای درك معقولات و قوانین کلی کافی نیست. چون و چراهای گوناگونی را پاسخ داده‌ایم تا رسیده‌ایم به الکترونها و پروتونها... چه مسافرت لذت‌بار و پریمعانی در بنیاد طبیعت است! واقعاً این سیر و گشت چرا در اینجا متوقف می‌شود؟ کیست که از ما گذرانامه می‌خواهد و ما در اختیار نداریم؟ چرا در این مرحله می‌ایستیم؟

خط میرعماد خیلی زیباست. دایره (نون) او با تناسب خاصی به‌نیست (ی) و سایر حروف تحریر شده. علت اینکه ما از این خط لذت می‌بریم چیست؟ اینجا دو سه مضاعف جالب توجه مط -

سطر خط میرعماد به‌گونه‌ای است که حرف (ی) کوچک، همان‌گونه خودنمایی می‌کند که (س) بزرگ، خود را نشان می‌دهد. به‌عبارت دیگر هیچ کدام مزاحم همدیگر نیستند.

مثال دیگر: گل کوچک را نگاه کنید. بعضی برگهای آن بلند و بعضی کوتاه است تا می‌رسد به‌آنکه از همه کوچکتر است. در واقع، هیچ کدام در عرصه وجود، از دیدگاه کیفیت وابسته به‌وجود، مزاحم یکدیگر نیستند. هیچ کدام همدیگر را نفی نمی‌کنند که متلاً چون من هستم، تو نیستی یا نباید باشی. این يك جنبه عقلانی خوب برای يك بعد از زیبایی است. همه ابعاد را نمی‌گوییم. خلاف احتیاط حوکت نکنیم! در اینجا همین گلی که در گلدان روی میز قرار دارد، این گلبرگ بسیار کوچک، همان‌طور خودش را مطرح کرده که آن گلبرگ بزرگ مطرح کرده است. این مسأله یکی از ابعاد مهم زیبایی شناسی است که ریشه بالایی دارد و به‌عفتی شناسی مربوط می‌شود.

نظامی می‌گوید:

چون رسم حواله شد به رسام
رسمی تو ز جهل و من ز دشنام

این موضوع ریشه فلسفی دارد و از افلاطون گرفته تا هگل مطرح بوده است.

هگل در تعریف زیبایی می‌گوید: هر اندازه ایده کل در یک مجموعه از پدیده‌ها بیشتر جلوه کند، زیبایی شاعرانه‌تر است.

هگل در این مقوله نمی‌گوید که این موضوع را از پیر پونان افلاطون گرفته است. گرچه در هگل آن اندازه نواضع وجود دارد که بگوید: «من از گذشتگان خیلی بهره گرفته‌ام.» اما در اینجا نمی‌گوید که این مفهوم را از افلاطون گرفته است. يك جمله متعرضه عرض می‌کنم:

بقا و ماندگاری شخصیت‌های بزرگ در تاریخ، امری ساده و تصادفی نیست. افلاطون و هگل، هر دو از فرهنگ‌سازان بزرگ تاریخ بشریت‌اند. بی‌شک چه متواضعانه می‌گوید که من این موضوع را از دیگران گرفته‌ام و آنها را تنظیم کرده‌ام. مقایسه کنید با کسانی که مطلقاً را از کسی می‌گیرند، اما منبع آن را ذکر نمی‌کنند. هگل می‌گوید: هر اندازه که آن ایده کل یا به‌مفهوم می‌کند در فرهنگ ما وجود دارد (جمال مطلق) در چیزی نمود پیدا کند، آن چیز زیاتر می‌شود:

در رخ لیلان نمودم خویش را
مواختم مجنون خام اندیش را
(البته این ارزشیای درباره نظریه هگل، به‌مفهوم تصدیق فلسفه ایده‌آلیسم او نیست.)

انسان ظاهری‌ترین دنبال چه رفته است؟ دو تا چشم و ابوری سایه‌وار که اگر با میکروسکوپ نگاه کنی، باید از آن بگریزی! (دخالت فاصله‌ها و اندازه‌های آنها در دریافت زیبایی‌ها از نمودهای عینی جهان خارج، و روستتر از آن است که نیازی به‌توضیح و اثبات داشته باشد). به‌این ترتیب، اگر همین چشم و ابورو با میکروسکوپ نگاه کنیم، دیگر از آن زیبایی و حسن منظر اتوری نخواهد بود. بی‌شک، شاعر درباره آن شعر نخواهد گفت و در هر حال به‌خواستگاریش نمی‌شود رفت! خدا پدر این فاصله‌های فیزیکی را بی‌آزمود که شاعر درباره آن شعر هم می‌گوید! به‌قول حافظ:

دین و دل بردند و قصد جان کشند
السعیات از جور خورسان، السعیات!
افلاطون می‌خواهد شام زیبایی‌ها را در این نمود زیبا منحصر کند. دیگر نمی‌خواهد از زیبایی‌های معمول دم بزند.

حقیقت زیبایی، بشر باید به‌بالا نظر کند و اگر بخواهد به‌نمایشی نمودهای محدود قناعت کند، همان است که به‌سقراط نیست داده شده است که می‌گفت: کسی که فقط به‌دریافت لذت زیبایی محسوس قناعت کند، در خواب است و آنکه حقیقت زیبایی‌ها را بفهمد، هشیار.

در یکی از مطالعات فلسفی خود، بحثی داشتیم درباره، اندیشمندی که می‌خواست به‌این مسأله پاسخ بدهد که از کجا آمده‌ام، به‌کجا می‌روم... متأسفانه گوش بشر به‌این حرف‌ها بدهکار نیست و این وضعیت، درست شبیه حالت آن کودکی است که دستش را به‌عناك آنچه می‌کند و وقتی مانعش می‌شوی، شروع به‌گریه می‌کند. در این حال، تکلیف چیست؟ آیا باید او را به‌حال خود رها کنیم و با او را از ادامه آن کار غلط باز داریم؟ اخیراً در کنفرانسی در کانادا این پرسش عنوان شد که آیا بشر در قرن بیست و یکم به‌آخر خط خواهد رسید یا نه؟ پونسکو نسخه‌ای از این مقاله را برای من فرستاد و من روی آن کار کرده‌ام.

متأسفانه این هشدار مؤثر نخواهد افتاد؛ زیرا کویچه‌ها آنجا دم در ایستاده‌اند و می‌گویند: مسائل اخلاقی را با زیبایی قاطعاً نکنید! در صورتی که می‌دانیم اگر مقوله زیبایی را درست تحلیل کنیم، محال است بدون دربین فلسفه بنسوانیم وارد میدان شویم. محال است فیزیک بدون اشراف متافیزیک بتواند پاسخگوی مسائل انسان باشد. البته منظورم این نیست که زیبایی را صرفاً از جنبه بیرون ذاتی و ابزکتیو نگاه کنیم و در این زمینه فعالیت نداشته باشیم. زیرا ۹۹٪ زیبایی را همین بعد قضیه تشکیل می‌دهد و فقط يك درصد آن به‌عالم بالا مربوط می‌شود و البته همین يك درصد است که به‌آن ۹۹٪ معنا می‌بخشد. هگل این موضوع را که اصل

می‌کنند. می‌دانیم که افلاطون، قاضی یک فلسفه منجم و سیستماتیک است و مباحث خود را به صورت پراکنده بیان کرده است. با این همه می‌دانیم که آوازه و نظریات او فلسفه‌ساز و فرهنگ‌ساز است. از جمله اینکه می‌گوید: از شما می‌خواهم که زیبایی را تعریف کنید؛ شما به من گلی را نشان می‌دهید! من زیبایی را می‌خواهم، نه مصداق آن را پرستی این حقیقت چیست که همان‌گونه که به یک گل اطلاع می‌شود، دقیقاً به یک آواز زیبا هم اطلاع می‌شود؟ چیست آن حقیقی که به این همه کسرات، وحدت می‌بخشد؟ این پرسش، افلاطون را به سوی عالم معقولات می‌کشاند. از محسوسات شروع می‌کند و به آنجا می‌رسد.

جلو سوالها را بگیریم! بگذاریم جوانها سوال کنند. گاه پاسخ یک پرسش، سرنوشت فرد را عوض می‌کند.

خلاصه اینکه افلاطون می‌گوید: به تو گفتم زیبایی را تعریف کن و تو مصداق زیبایی را نشان می‌دهی! این گل البته زیباست؛ اما خود زیبایی کدام است؟ آن چیست که هم به این گلی که تو به من عرضه کردی تطبیق پیدا می‌کند و هم به یک آواز زیبا و هم به صدای چشمه‌ساری که از میان درختان عبور می‌کند و انسان، مخصوصاً احساس می‌کند که این صدا را هیچ کس دیگر نخواهد شنید. یا این گلی که در دامنه کوه روئیده و شاید هرگز دیده نشود و هیچ رهگذری آن را نبیند.

گل خندان که نخندد چه کند؟
عَلَمَ از مُشک بندد چه کند؟
ماه تابان بجز از خورش و ناز
چه نمابد چه پسندد چه کند؟
آفتاب از ندهد تابش و نور
پس بدین نازده گیتی چه کند؟

آن کل دور از میدان و منظرش
نازی دارد و نیازی... واقعاً این زیبایی چیست که به همه این جلوه‌ها اطلاق می‌شود؟ تابلوهای رامبراند و پیکره‌های داوینچی زیباست؛ اما خود زیبایی چیست؟ همه اینها مصداق‌های زیبایی‌اند، اما مفهوم زیبایی کدام است؟ آیا باید اساساً دنبال زیبایی کلی نرویم؟ آیا باید زیبایی را تقسیم کنیم؟ (زیبایی گل و زیبایی خط هر کدام تعریفی دارند)... در لذت، مگر این کار را کرده‌ایم؟ (لذت تماشاى زیباییها، لذت خوراك و پرخاشك خوب، لذت علم، عدالت و...) آیا درست است که به عدد موضوعات لذت‌نار، لذت را به‌گونه‌ای تعریف کنیم؟ آیا درون ما اجازه این کار را می‌دهد؟

غالباً وقتی مطلب عمیقتر می‌شود، انسان به‌جای آنکه بگوید، می‌رود... می‌فهم بزودی اظهار ناتوانی می‌کند. در حالیکه انسان در سیر از محسوسات به معقولات مردانه عمل کرده است. ببینید انسان از محسوسات تا به‌کجا رفته است و چه روابط پیچیده‌ای را در ارتباط با نمودهای طبیعی کشف کرده است و هنوز هم دست‌بردار نیست! يك علت دیگر این است که شاید اگر زیبایی درست تحلیل شود، خط مستقیمش به سوی حقیقت اعلی بسیار نزدیک است! زیبایی غیر از قانون‌گرایی است. البته قانون هم می‌تواند ما را به سوی قانون‌ساز هستی رهبری کند؛ اما زیبایی، راهش بسیار کوتاهتر است. مولوی می‌گوید:

بعضی‌ها مانند موش هستند، با دستهای کوچک، زیر ساختمان را می‌کاوند، به‌طور منظم و مرتب گامی با آن انگشت کوچک، دو تا سنگ ریزه را کنار می‌زنند و تا روشایی را می‌بینند، می‌گیرند.

باعت افتخار علم دوران ما نیست؟
مشخصاً از فیزیک آمده، شروع به کاوش کرده و رسیده است به من و بعد مرا به دستهای بالاتر سپرده است. آیا اشتباه کرده، یا دوست عمل کرده است؟ می‌گوید: قوانین علیت بر میدان فیزیک حاکمیت دارد. یعنی: نه هاینزبرگ و نه انیشتن، بلکه میانه این دو. او در واقع، قصد تعدیل و تلطیف دارد و الحق خوب هم موفقت شده است. می‌گوید: این قانون علیت را در رویناسهای فیزیک ملاحظه کنید. اما هر چه نزدیک شدید به من، احتیاط کنید و بسپاریدش به دستهای بالاتر. مولوی در این باره می‌گوید:

من ترا بَرَدَم فراز قله، هان!
بعد از آن، تو از درون خود بخوان!
می‌بیند که همان مضمون را به این زیبایی بیان کرده است.

در آنجا چگونه عمق قضایا در من باعث شد که قانون علیت معنای ظریفتری پیدا کند؟ بنابراین در قلمرو زیبایی چرا چنین نشود؟ چرا در فهم زیباییها این قدر ناتوانیم؟ آیا روزه‌ای به‌سوی نور دارد که ما به‌تعمیر مولانا از آن گریزیم؟! آری: هم در این سوراخ دانایی گرفت هم از این سوراخ بنسای گرفت از این محدوده دنیا به‌دانش محدود دست یافته و سپس بر اساس آن دانش محدود، ساختمان محدودی برای خود بنا کرده است.

حال که انگشتان ظریف تو از درون تیرگی، منفذی یافت، غریب عزیز! مانند ماکس پلانک برو بالا... شرقی عزیز! تو که خیلی پیش از اینها اکامی داری، در این حد باقی نمان!

امیدوارم که در قلمرو زیبایی، با همت

نصه اش هم فراهم است.

ای کاش دانشکده‌های علوم انسانی ما (نه فقط رشته ادبیات)؛ زیرا علوم انسانی که منحصر به ادبیات نمی‌شود) بالاتفاق روی این موضوعات مهم و اساسی تحقیق کنند.

واقعاً هیچ پاسخی برای حل معادله وجود، عالیتر از این شعر ناصر خسرو نیست؛ می‌گوید:

روزگار و چرخ و انجم سر به سر می‌بازنی
گوشه این روز دراز دهر را فرداستی
این گفته، به تنهایی، بعضی متفکران غرب را برانگیخته که تقریباً یک بعد مهم مکتبشان را روی این اندیشه بگذارند.

با زتلی سانت هیلر بزرگترین مترجم کتابهای ارسطو از یونانی به فرانسه که مردی باسواد و قاضی است می‌گوید: اگر ابدیت را برای حل معادله زندگی در این کیهان بزرگ در نظر نگیریم، این معادله حل ناشدنی است. خوب، این موضوع در ادبیات ما هم هست و یکی دو تا هم نیست. امیدوارم که دانشمندان و صاحب نظران علوم انسانی بالاتفاق و با همیاری یکدیگر دست به کار شوند و در این زمینه کار کنند. خوشبختانه، ما دانشمندان ارزشمند و صاحب نظر بسیاری داریم و امیدوارم که در این زمینه به مطالعه و بررسی بپردازند و به نتایج اساسی برسند.

مولوی می‌گوید: شعر من هرگز کهنه نمی‌شود؛ زیرا دل هرگز کهنه نمی‌شود. فرهنگ فارسی ما هشتاد درصدش از دل برآمده است؛ بنابراین کهنگی نمی‌پذیرد. نگوییم این اندیشه مال نظامی است و به هشتصد سال پیش تعلق دارد؛ زیرا اگر خوب دقت کنیم، می‌بینیم نظامی، درست برهان و جوی دگارت را به‌طور استدلالی بیان کرده است. آقا شیخ محمدحسین اصفهانی استاد اساتید ما

شرح کرده است. یا حتماً باید گوینده این فکر فرانسوی با آلمانی باشد؟

در «عدم»، «هست»، ای برادر چون بود ضد اندر ضد خود مکنسون بود اگر از آفتابان و خانمها کسی آلمانی می‌داند، خواهش می‌کنم این بیت را به‌زبان آلمانی ترجمه کنند. همین یک بیت، زیربنای کل فلسفه هگل است.

آخر چگونگی از این فرهنگ دست بردارم؟ شما با چه وحداتی به من می‌گویید که این اندیشه‌ها گفته شده است؟ اندیشه‌های اصیل که کهنه نمی‌شود. دل انسان که کهنگی نمی‌پذیرد. البته باید گذشته را به‌گونه‌ای معنا کنیم که پاسخگویی نیازهای امروز ما باشد. آنچه متوسط به‌وجود و موجودیت ماست، باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. فرهنگ ما بسیار غنی است. موضوعاتی در ادبیات ما وجود دارد که پاسخگویی مهم‌ترین مسائل امروز بشر است. برای نمونه:

دو سر هر دو خلق حسنی
به‌حسبقت به‌هم تو پیوستی

براستی اگر این اندیشه را یک متفکر مغرب زمینی مطرح می‌کرد، با چه هیاهویی می‌گفتند: فلانی پایه‌گذار مکتب و ساقط انسان در مرزهای فیزیک و منافیزیک و

آخرین تحلیلگر مسائل انسانی است. متأسفانه اسم شاعرش را نمی‌دانم. آیا تا به حال به‌طرف دماوند حرکت کرده‌اید؟ سر راه دماوند، صدها تپه بزرگ و کوچک، جلو کوه دماوند با آن عظمت را گرفته است. هر چه نگاه می‌کنی، جز تپه‌های کوچک و بزرگ، نشانی از کوه دماوند نمی‌بینی. متأسفانه در قلمرو فرهنگ ما هم نظایر این تپه‌ها فراوان است که جلو این اشخاص را گرفته و اجازه نمی‌دهد عظمت فکر این اشخاص را دریابیم.



امیدوارم این جلسه علمی و فرهنگی که آرایه‌دهنده یک نیت عالی و تلاش صمیمانه است، همچنان ادامه پیدا کند. زیرا آنچه می‌ماند حاصل همین جلسات ارزنده است. انشاء الله چنان نباشد که شروع کار خوب باشد و بعد از مدتی به‌مقصود؛ «هر کس از گوشه‌ای فرا رفتند»، هر کدام از عزیزان به‌راه خود بروند و راهی که آغاز شده، بی‌رهو بماند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته





BAM - CITADEL KERMAN - IRAN

FEBRUARY 26 - MARCH 2, 1996



ارک بم . کرمان هفتم تا دوازدهم اسفندماه ۱۳۷۴

کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران

CONGRESS OF THE HISTORY OF
IRANIAN ARCHITECTURE AND URBANISM

علمی کنگره در چهار جلد نا پیش از برگزاری کنگره به چاپ خواهد رسید به علت محدودیت زمان چهار سخنران در چهار محور اصلی همراہ با بحث و گفتگو سخنرانی خواهند داشت.

در کنار کنگره میزگردهای جداگانه و نمایشگاههایی مرتبط با زمینه کنگره برگزار می شود که از آن جمله می توان از نمایشگاه انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور و سایر انتشارات مرتبط با

برحسب اطلاع دبیرخانه کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران با توجه به درخواست بسیاری از علاقه مندان، تاریخ برگزاری کنگره مذکور به جای نیمه دوم آبان ماه در روزهای هفتم تا دوازدهم اسفندماه ۱۳۷۴ اعلام شد.

از میان سیصد نفر درخواست کننده برای شرکت در کنگره تاکنون حدود دویست تن از محققین، اساتید و پژوهشگران اصل مقاله خود را تسلیم دبیرخانه نموده اند. ضمناً مقالات، مباحثات، و ...